



خیلواکی

استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

انارگل خوستی

شنبه ۰۱ جولای ۲۰۲۳

به ادامه سفسطه گویی های آقای ملکیار درمورد

شهادت هنرمند بی بدیل احمد ظاهر

قسمت ششم

آقای ملکیار داستان دنباله دار شان را با جفنگ گویی کسی که در دسیسه قتل روان شاد احمد ظاهر رول کلیدی را بازی نموده است، ادامه می دهند. ایشان از قول محبوب الله پاچا دوست ناخلف احمد ظاهر می نویسند که وی (محبوب الله پاچا) برای گرفتن پاسپورت دچار مشکلات بوده و دوستان وزارت خارجه پی وی که به عیادتش می آمدند یکی از بین آن ها که دوست نزدیکتر وی بود، برایش امر پاسپورت عادی را آورد...

خوشا به حال این شخص که در آن وقتیکه چنان حالت وحشت و دهشت در وطن حکمفرما بود که مادران، پسران خود را یافته نمی توانستند، اما برای این شخص و آن دو دختر هم دستش امر پاسپورت در خانه شان برای شان آورده می شود.

باوجودیکه مضمون آقای نسیم اسیر را در نوشته قبلی ام آورده ام باز هم یک قسمت آن را دوباره به حیث یک مؤخذ تکرار می کنم:

[...شناسائی من از «پاچا صاحب محبوب الله جان» در اثر شب نشینی های موسیقی در منزل شان واقع در حصه اول کارته پروان عقب سینما بهارستان با حضورشخص پاچا صاحب «عاشق الله جان» والد «محبوب الله» اتفاق افتاده است که با گذشت زمان و ناتوانی فکری انگیزه برگزاری این شب نشینی ها که مرحوم «رحیم ساریان»، با استاد سرمست و دیگر اعضای آرکستر بزم آرای محافل می بودند، به خاطر نمانده است. در آن فرصت محبوب الله، نوجوان آرام و کم جرأت در گوشه پی می نشست و از صحبت ها و ظرافت های اهل مجلس لذت می برد و با فرمانبرداری از پدر، به خورد و نوش مهمانان رسیدگی می نمود. احمد ظاهر به رحمت حق پیوست، یا پیوستش

دادند، مظنه ها و گمان های فراوان در باره عاملین این حادثه سرزبان ها ادامه داشت. بعد از مدت کوتاهی از سوگواری، یک روز آقای محبوب الله با دو جوان «برای من ناشناس» در حالیکه توان قدم برداشتن نداشت و او را از دو طرف کمک می کردند، برای اخذ تکت سفر به امریکا مراجعه کرد، ظاهراً کوچکترین علامت جراحت و شکستگی در اثر تصادم در سراپای وجودش دیده نمی شد اما فشار روحی شدید چنان آزارش میداد که توان سخن زدن و قدم برداشتن به کلی از او صلب شده بود. تکت، با معلومات های لازمه برایش داده شد، یعنی درشرایطی که جوانانی به سن و سال او هر روز از سرک ها و منازل زیرنام تلاشی به جبهات جنگ با اشراار «؟» فرستاده می شدند، پاچا صاحب محبوب الله با پاسپورت خدمت وزارت خارجه «اگر فراموشم نشده باشد» و یا پاسپورت جدیداً صادر شده از قوماندانی امنیه کابل با ویژه امریکا قانوناً از طریق لندن به امریکا سفر کرد. اینست خاطره بی که بعد از چهل سال به قلم آورده شد.

وسلام . نسیم «اسیر» فرانکفورت ۱۸جون ۲۰۱۹

امید دارم که آقای ملکیار، به غیر از صحبت های رفیق شفیق شان که عامل قتل بوده است، به این نوشته آقای اسیر توجه نمایند.

بعداً آقای ملکیار از محبوب الله پاچا می پرسد که چرا تا به حال خاموشی اختیار نموده است، جواب دوست خیانت کار احمد ظاهر چنان شاخدار است که به دیده درایی این شخص باید نفرین فرستاد. وی می گوید که چون در سال های اول که به امریکا رسیده است در شهر های زندگی کرده است که نه آب و آبدانی بوده و نه هم بانک مسلمانی، وی از رسانه ها و مطبوعات افغانی بدور بوده است.

این چه نوع انسان است، در حالیکه افغانستان در اثر اشغال شوروی در آتش جنگ می سوخت و از کوه و دشت آن دیار خون جاری بود، این آقا در گوشه از امریکا لمیده و شاید هم به گناه نابخشودنی که نموده است در جدال بوده باشد و این هم در صورتی است که انسان وجدان داشته باشد. برای اینکه خوانندگان هیچ تردیدی در مورد قتل عمدی احمد ظاهر و خیانت شخصیکه خود را در لباس رفیق جا زده بود، باقی نماند، سطری چند از نوشته ها را که در کتاب به نام «احمد ظاهر چطور ترور شد» نشر شده است، به مطالعه شما میرسانم.

**«احمد ظاهر چگونه ترور شد»**

یک روز پیش از قتل احمد ظاهر خواب دیدم که در معرض توفان سهمگینی قرار گرفته ام. از فشار وزش توفان، چادر سفید از سرم به هوا میشود. در یک آشفتگی عجیب، موهایم پریشان شده اند ... تکان میخورم و از خواب میپریم. احمدظاهر خانه نیست و من تصمیم میگیرم که این خواب سهمناک را برای دکتر ظاهر حکایت نکنم. چنین کردم اما تفسیر توفان را فردای آن روز شنیدم... احمدظاهر را کشته بودند!

(فخریه همسر سوم احمدظاهر)

فخریه توضیح داده است که «... دو ماه پیش از قتل احمدظاهر کسی دروازه منزل ما را دق الباب کرد. وقتی در را گشودم، مرد ناشناسی را دیدم که موترش را در نزدیک منزل توقف داده و خودش عقب در ایستاده بود. وی بانث موترش را بلند کرده و گیلنه آب را در دست داشت. بلافاصله از من پرسید که آیا احمد ظاهر در خانه است؟

- نه احمدظاهر خانه نیست!

مرد گفت :

- از من پنهان نکن ... با احمدظاهر کار ضروری دارم... موترش این جا ایستاده است! احمدظاهر در خانه حضور داشت، اما من میدانستم که تمایلی برای دیدن این افراد ندارد. به فرد ناشناس گفتم که هر چه گفتی دارید برای من بگویید؛ پیام تان را به احمدظاهر میرسانم. او گفت : من کارمند وزارت داخله هستم . به بهانه گرفتن آب تا عقب خانه تان آمده ام. خدا کند تا این لحظه کسی مرا دنبال نکرده باشد. مرد به گفتارش ادامه داد:

- پسر احمدظاهر را بی نهایت دوست دارد. آمده ام برای تان اطلاع بدهم که سید داود تلون(ترون) قوماندان ژاندارم پلیس یک مرد و دو دختر را به هدف کشتن احمدظاهر مأموریت داده است. اطلاع دارم که مرد مذکور از دوستان صمیمی و برادرخوانده احمدظاهر است. چهره دخترانی را که به این کار گماشته شده اند، میشناسم . چهره آن مرد را ندیده ام اما صدایش را میشناسم. من او را یک نگاه از عقب دیده ام. تلون(ترون) پلان دسیسه قتل احمدظاهر را آماده کرده است ... مرد با گفتن این موضوع از دم در ناپدید شد.

وقتی موضوع را با احمد ظاهر در میان گذاشتم ، اندکی به فکر فرورفت و سپس گفت :

- نه ! این شخص دروغ میگوید!

بعد ها مثل این که بوی یک حادثه ناگوار به دماغش پیچیده بود، پیوسته سوال میکرد :

این شخص کی باشد؟

ظاهراً عقلش مشوره نمیداد که نسبت به نزدیک ترین دوستانش ظنین شود. اما ده روز قبل از مرگش برایم گفتم: من این خاین را شناختم ...

پرسیدم:

- کی است؟

غمزده و متعجب پاسخ داد:

- شخصی که مرا به کشتن میدهد، محبوب الله است. پاچا را میگویم!

احمد ظاهر از من خواست که دیگر پاچا را به حریم خانه مان راه ندهم. از آن پس دو سه بار بی آن که در خانه را به روی محبوب الله بگشایم، از عقب در او را جواب دادم. اما شب سالگره تولدی احمدظاهر، ناگهان همراه باخواهرانش به خانه ما داخل شد.

در قسمت دیگر کتاب چنین می خوانیم:

«پس از سپری شدن مراسم تدفین احمدظاهر، نه تنها پدر شاهناز و شکیلا از زندان رها شده و موتر آنها مسترد گردید، این دو خواهر به شمول محبوب الله، پاسپورت و ویزه دریافت کردند که در آن زمان گرفتن پاسپورت اصلاً مود نبود (امکان نداشت) و در مدتی کمتر از سه هفته افغانستان را ترک کردند. حتی بعضی به این باورند که پروسه اخذ ویزه برای این سه نفر، قبل از عملیات قتل احمدظاهر طی شده بود. گزارشها می‌رساند که شاهناز از سالها به این سو به شکل ناشناس در شهر فریمونت سانفرانسیسکو ایالت کالیفورنیای امریکا و شکیلا در شهر پشاور پاکستان به سر می‌برند. این دو، حتی یک بار حاضر نشده اند تا در خصوص این که در زمان همسفری با احمدظاهر شاهد چه صحنه هایی بوده اند، لب به سخن بگشایند.

نتیجه گیری کلی بعضی افراد این است که محبوب الله این ماموریت را در بدل خروج مصئون از افغانستان (که در آن احوال بسیار دشوار شده بود) به عهده گرفت.

آگاهان قضیه تایید میکنند که بیست روز پس از قتل احمدظاهر، حداقل محبوب الله و شاهناز پاسپورت و ویزه دریافت کردند و روانه ایالات متحده امریکا شدند. صمد داردار میگوید که چند روز پس از مرگ احمدظاهر، خان محمد پرزه فروش پدر شاهناز و شکیلا از زندان سیاسی رژیم خلقی آزاد شده و موتر بنز وی نیز برایش تحویل داده شد.»

باز هم تکراراً برای نویسنده محترم داستان خیالی خاطر نشان می سازم که اکثریت مطلق که مستقیماً و یا غیر مستقیم این قضیه قتل شادروان احمد ظاهر را زندگی کرده اند در اشتباه نیستند. فقط شخص

جناب شما و رفیق ناخلف احمد ظاهر می خواهید و یا فکر می کنید که می توانید نظریه ۹۹،۹۹٪ مردم را تغییر بدهید.

تنها چیزیکه نزد من لاجواب است که شما چرا خواستید این موضوع را شور بدهید و وکیل دعوی محبوب الله پاچا شوید و برای برائت دادن وی می کوشید؟ هدف چه است؟ خصومت با هنرمند بی بدیل روان شاد احمد ظاهر و یا خدمت به یک خائن؟

ادامه دارد...